

## تبدیل شدن به اوربان<sup>۱</sup>: طبق کدام معیار؟<sup>۲</sup>

جان فریدمن

همن حاجی میرزایی

در این نوشته، به سه سؤال پرداخته‌ام: اول، زبان پژوهش اوربان چیست، یا به بیان دقیق‌تر، وقتی از امر اوربان حرف می‌زنیم، منظورمان چیست؟ دوم، چرا باید وقتی پژوهش می‌کنیم، مخصوصاً در آسیا، تمام توجه‌مان معطوف به مناطق شهروستایی<sup>۳</sup> باشد؟ و سوم، تصور چه کسی از سیتی اعتبار دارد؟ در پایان با تأملاتی درباره‌ی پژوهش اوربان در آسیا توسط پژوهشگران غربی و آسیایی این فصل را خاتمه می‌دهم.

### زبان پژوهش اوربان

گفته می‌شود که ما در عصر اوربان به سر می‌بریم: این عبارت به کلیشه تبدیل شده است، اما معنای آن چیست؟ نیل برنر<sup>۴</sup> و کریستین اشمید<sup>۵</sup> در مقاله‌ی اخیرشان حمله‌ی کوبنده‌ای به دوگانه‌ی اوربان/رورال<sup>۶</sup> کردند. [۱] سرشماری‌ها، تراکم‌های جمعیت، و تعداد چراغ‌های روشن در شب همه اشکالی از اوربانیت را نشان می‌دهند که به واسطه‌ی محدودیت‌های قلمرویی منجر شده است. و هنوز، ما در حال نقطه‌گذاری بر روی نقشه‌ها، به برداشت‌های منسوخ‌شده‌ی مرتبط با «سیتی»<sup>۷</sup> چسبیده‌ایم. اما طبق نظر برنر و اشمید، آنچه هنوز تحت عنوان «سیتی» به آن ارجاع می‌دهیم یک پدیده‌ی نظریه‌پردازی نشده است که توسط متخصصان آمار (که آن‌ها را «متخصصان دولت»<sup>۸</sup> نامیده‌اند) ساخته شده است؛ طبق نظر آن‌ها سیتی یک مفهوم «آشفته»<sup>۹</sup> است. من با آن‌ها موافقم. آنچه به دنبالش هستند یک زبان جدید و دارای بنیان نظری برای «اوربان» در مقیاسی سیاره‌ای است.

<sup>۱</sup> Urban

<sup>۲</sup> این متن برگردانی از مقاله‌ای با مشخصات زیر است:

Friedmann, John (2014): *Becoming Urban on Whose Terms*, in *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*, by Neil Brenner, Berlin, Jovis, pp. 551-565

<sup>۳</sup> (Peri-urban): اشاره دارد به چشم‌اندازهای مختلطی که در نتیجه‌ی فرایندهای رشد متفرق شهری/اوربان پدیدار می‌شوند و دارای مشخصه‌های ترکیبی شهری و روستایی به طور همزمان هستند. در ادبیات مربوطه به این مناطق *rurban space* نیز گفته می‌شود. م

<sup>۴</sup> Neil Brenner

<sup>۵</sup> Christin Schmid

<sup>۶</sup> Rural

<sup>۷</sup> City

<sup>۸</sup> State-icians

<sup>۹</sup> Chaotic

این «اوربان جدید» چه شکلی است؟ می‌توان به برخی از اعدادی تولیدشده توسط متخصصان آمار اشاره کرد. مقیاس این آمار، بی آن‌که زیاد دقیق باشند – این داده‌ها در سایت‌های رسمی قرار داده شده‌اند و عامدانه محدود شده‌اند – با هر تعریفی، عظیم است: لاگوس<sup>۱</sup> ۸ میلیون، قاهره ۱۰ میلیون، استانبول ۱۵ میلیون، مومبای ۲۰ میلیون، جی‌کینگ<sup>۲</sup> ۳۰ میلیون نفر، توکیو ۳۵ میلیون نفر، و همه با بیشترین نرخ در حال رشد هستند! این مکان‌ها دیگر در هیچ معنای متعارفی «سیتی» نیستند بلکه سرهم‌بندی‌های<sup>۳</sup> وسیعی از سکونتگاه‌های انسانی هستند که به لحاظ اندازه با برخی از کشورهای با جمعیت متوسط برابر هستند: جمعیت کلان‌شهر لاگوس از اسکاتلند بیشتر است، و جمعیت توکیو از کل جمعیت کانادا بیشتر است. البته این اعداد، که تنها تعداد افراد هستند، هیچ سرنخی از این‌که چگونه باید این مکان‌های غول‌آسا را به‌عنوان «اوربان» و هم‌چنین به‌عنوان مکان‌ها فهمید، و این‌که چگونه می‌توان آن‌ها را اداره کرد به ما نمی‌دهند – اینکه چگونه «به‌طور عقلانی برنامه‌ریزی شوند» که دیگر پیش‌کش.

برنر و اشمید در جنبه‌ای از مفهوم‌پردازی‌شان، ما را تشویق می‌کنند تا به ویژگی‌های «ضروری» مشخصی فکر کنیم که عموماً به واژه‌ی اوربان پیوند می‌زنیم، و نیز به آن ویژگی‌هایی که به شیوه‌ای کمی‌پذیر اوربان را تشکیل می‌دهند. اما اجازه بدهید درباره‌ی یک چیز شفاف باشیم: حتی اگر بتوانیم هنگامی که تلاش می‌کنیم اوربان را کمی کنیم از مرزها چشم‌پوشی کنیم – در حالی‌که هر مرزی (که فرامی‌خوانیم) بیشتر از آنکه روی زمین باشند در ذهن‌های ما کشیده شده‌اند – با این حال اوربان ذاتاً مفهومی فضایی، بخشی از جغرافیای انسانی زمین است. بنابراین نه‌تنها باید با تعریف آن‌چه از اوربان مد نظرمان است مواجه شویم، بلکه هم‌چنین باید با مفاهیم متقابل اوربان مواجه شویم، فضاهایی که فراسوی آن قرار دارند، و فضاهایی که به اعتراف همگان «رورال» نامیده می‌شوند. اما به‌طور قطع رورال نیز مفهومی به همان اندازه «آشفته» است.

خوب، بیاید درباره‌ی برخی معیارهای (سنجش‌پذیر) بیندیشیم که به ما اجازه می‌دهند تا به دقت هر آن‌چه را که ما در حوزه‌های اداری محلی<sup>۴</sup> قرن بیست‌ویکم «ذاتاً اوربان» می‌انگاریم مشخص کنیم. [۲] اجازه بدهید برای جلب توجه به چند موضوع اشاره کنم: دسترسی همیشگی<sup>۵</sup> (آستانه‌های<sup>۶</sup> زمانی-مسافتی از خدمات شهری، شغل‌ها و مراکز اداری مهم)؛ نسبت مشخصی از درآمد که از تولید در بخش‌های دوم، سوم، و چهارم بدست می‌آید؛ توان الکتریکی سالانه‌ی قابل‌اطمینان؛ تعداد کامپیوترها/گیرندگان تلویزیون به ازای هر ۱۰۰۰ خانوار؛ سطوح بالای تحصیل (برای زنان و مردان)؛ سرمایه‌ی صرف‌شده در هر واحد سطح؛ و معیارهای مشابهی که اغلب ما می‌توانیم (امیدوارانه) بپذیریم که اوربان امروزی را بازنمای می‌کنند. ترجیحاً، تعداد معیارها باید کم‌نگه داشته شود، اما باید در عین حال آن قدر بسنده باشند که به ما اجازه بدهند میان درجات طیف اوربان تمایز بگذاریم. چنین لیستی حاکی از آن است که ما نباید «اوربان» را هم‌چون فضای سکونتی یا شکل‌هایی از محیط ساخته‌شده در نظر بگیریم، بلکه باید آن را هم‌چون سرهم‌بندی متغیری از خصیصه‌های سنجش‌پذیر معین بدانیم. [۳]

<sup>1</sup> Lagos

<sup>2</sup> Chongqing

<sup>3</sup> Assemblage

<sup>4</sup> local jurisdictions

<sup>5</sup> Year-round accessibility

<sup>6</sup> threshold

فکر می‌کنم می‌توانیم این شاخص‌ها را ترسیم کنیم. نتیجه، نقشه‌ای خواهد بود که درجات اوربانیته<sup>۱</sup> توزیع شده در فضا را نشان خواهد داد. یک گفته‌ی رایج وجود دارد که یک زن نمی‌تواند تا حدی باردار باشد؛ یا باردار هست؛ یا نیست. اما درباره‌ی اوربان، در واقع، بسته به تعداد خصیصه‌ها (یا شدت) اوربان که برای تولید این سرهم‌بندی در یک محل خاص ترکیب می‌شوند، یک مورد می‌تواند تا حدی اوربان باشد، تا کاملاً اوربان. در بعضی از بخش‌های جهان، تعدادی از این سرهم‌بندی‌ها را شاید باید «سوپر-ارگانیزم<sup>۲</sup>» نامید، واژه‌ای که از بیولوژی وام گرفته‌ام، که خوشه‌های شهری به شدت متراکمی هستند که در دلتای رود مروارید<sup>۳</sup> شامل گوانجو، شنژن، هنگ‌کنگ، و ماکائو با جمعیتی بالغ بر هفتاد میلیون نفر وجود دارند، و تا حد زیادی خودراهبر<sup>۴</sup> هستند.

با داشتن چنین نقشه‌ای، می‌توانید مرزها را روی پوست جهانی اوربان (که تیلار دو شاردن<sup>۵</sup> آن را نوسفیر<sup>۶</sup>، به معنای سپهر ذهن بشر نامید) بکشید تا حکومت‌مندی‌ها<sup>۷</sup>، مناطق، و زون‌های خاص را برای هر هدف تحلیلی‌ای که در ذهن دارید تعریف کنید. اما نقشه‌ی شما آشکارا شکل‌های تشدید<sup>۸</sup> اوربان (که به‌طور مرسوم تحت عناوین تاون‌ها، سیتی‌ها، مناطق کلان‌شهری یا عناوین مشابهی می‌نامیم‌شان)، و شکل‌های پدیده‌های اوربان به لحاظ فضایی گسترش‌یافته را نمایان می‌سازد که از طریق خطوط ارتباط الکترونیکی و حمل‌ونقل سریع به هم وصل هستند، و در نتیجه شبکه‌ها یا نظام‌های پیوسته بزرگ‌تر و پیچیده‌تر اوربان را تولید می‌کنند. به نظر من آنچه روی چنین نقشه خواهیم دید این است که در بیشتر بخش‌های جهان، امروز نواحی بسیار کمی وجود دارند که به طریقی تحت تأثیر اوربان قرار نگرفته باشند. یا به عبارت دیگر: رورال، به صورت فزاینده‌ای به سرمایه تبدیل شده و به صورت اجتناب‌ناپذیری به‌وسلیه‌ی ارتباطات به درون سپهر اوربان کشیده می‌شود، از این‌رو به تدریج به اوربان دگرذیسی می‌یابد. [۴]

اکنون می‌خواهم این خط استدلالی را یک قدم پیش ببرم. نیل برنر پیشنهاد کرده که اوربان، هرچه تعریفش کنیم، یک «میدان نیرو» را تشکیل می‌دهد که خود می‌تواند به نیروهای اصلی مشخص، هم‌چون ویژگی‌های<sup>۹</sup> درهم‌تنیده‌ی متغیرهای اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی، تقسیم شود. [۵] به نظر من چنین میدان‌های نیرویی تأثیرات به نسبت *وارونه‌ای* بر اکولوژی و محیط‌زیست دارند، در نتیجه می‌توانیم بگوییم که «هرچه اوربان به عنوان یک سرهم‌بندی در یک موقعیت خاص متراکم‌تر باشد، تأثیرات منفیش بر هوا، آب، زمین، منابع طبیعی – خلاصه، بر محیط طبیعی سیاره – بیشتر خواهد بود. به‌علاوه، نواحی شدیداً اوربان، به‌عنوان یک میدان نیروی قوی و شبکه‌ای، در تلاش برای جذب هم جمعیت و هم سرمایه هستند که هنگامی که تبدیل به قدرت

<sup>1</sup> Urbanity

<sup>2</sup> Super-organism

<sup>3</sup> Pearl River Delta

<sup>4</sup> Auto-pilot

<sup>5</sup> Teilhard De Chardin

<sup>6</sup> noosphere

<sup>7</sup> governmentalities

<sup>8</sup> intensification

<sup>9</sup> contours

سیاسی و اداری شدند، به دنبال نفوذ و استعمار نواحی دور و نزدیک و میدان نیروهای کمتر مفصل‌بندی شده<sup>۱</sup> آن‌ها برمی‌آیند چون برای تقویت و تحکیم نیروهایشان به آن‌ها نیاز دارند. [۶]

اکنون به اندازه کافی به اوربان و نظریه‌پردازی‌اش پرداخته‌ایم. آن‌چه می‌خواهم در این فصل بر آن تمرکز کنم دقیقاً این فضاهای غیرهم‌سطح<sup>۲</sup> نفوذ و استعمار است که تجمعات شهری عمده را که شهروستا می‌نامیم احاطه کرده است. این شهروستا، هم‌چون «نواحی برخوردار»، می‌تواند به تمامی درون قلمروی یک یا چند رژیم اداری اوربان قرار گیرد و یا بیانگر ترکیبی از رژیم‌های اوربان یا رورال حکومت‌مندی آن‌گونه که عرف محلی تعریف کرده باشد.

### نواحی برخوردار شهروستا

اجازه بدهید به لحاظ جغرافیای مشخص‌تر بحث کنم: این‌جا بر مناطقی از شرق، جنوب‌شرق، و جنوب آسیا تمرکز خواهم کرد که، اول، در حال ازسرگرداندن یک فرایند شتابنده‌ی اوربان‌شدن متراکم هستند، و دوم، تراکم جمعیتی نسبتاً بالایی دارند، به‌ویژه در کنار سواحل دریا و حوضه‌های آبرگیر رودهای اصلی – تراکم سکونتی که اگر نگوئیم بیشتر از تراکم حومه‌های معمول آمریکای شمالی است دست کم برابر با آن است. [۷] مرزهای که این نواحی شهروستایی را تعریف می‌کنند پویا و نادقیق هستند. از یک طرف، رفته رفته تبدیل به نواحی حومه‌های محلی می‌شوند، و از طرف دیگر، تبدیل به مناطقی می‌شوند که نفوذ اوربان در آن‌ها هنوز به نسبت ضعیف است، اگرچه در طول زمان بیشتر می‌شود. به خاطر سادگی، هسته‌ی اوربان بسیار متراکم را «سیتی» می‌نامم، اما این انتخاب صرفاً یک بیان نمادین برای فضایی است که تراکم کلی خیلی بالایی است از سرهم‌بندی‌های مشخصه‌ی اوربان.

اکنون سیتی‌ها در آسیا با نرخ نفس‌گیری هم در جمعیت و هم سطح زمین در حال گسترش هستند. میلیون‌ها مهاجر از نواحی روستایی به دنبال زندگی بهتر به این مناطق، که تصور می‌کردند «اوربان» است، سوق داده شده‌اند. از این‌رو هنگامی که سیتی در حال گسترش به نقاط شهروستایی است در تضاد با فضاهای مسکون به‌شدت متراکم موجود در روستاها، تاون‌ها و متراکم‌شدگی‌های<sup>۳</sup> فرعی اوربان<sup>۴</sup>، همانند اقمار اوربان<sup>۵</sup>، قرار می‌گیرد. بنابراین ناحیه‌ی شهروستا به‌طور اجتناب‌ناپذیری ناحیه‌ی تضاد و مبارزه است، که در ظاهر بر سر زمین است اما در سطحی عمیق‌تر بر سر بقا و معاش مردم است. با این وجود، تلقی اخلاقی از این این روند، که یک سیتی هم‌مونیک بافت زنده‌ی شهروستا را «استعمار می‌کند» اشتباه خواهد بود. عموماً روستائیان و ساکنان تاون در حاشیه‌ی سیتی می‌خواهند در آن‌چه به‌سان نوید زندگی در مرکز اوربان و حاشیه‌هایش تصور می‌کنند سهمی باشند، جایی که می‌توانند آن‌چه تولید می‌کنند بفروش برسانند، شغل بیابند، و جایی که فرزندان‌شان امید دارند، نه در آینده‌ی

<sup>1</sup> articulated

<sup>2</sup> Contoured

<sup>3</sup> concentration

<sup>4</sup> Secondary intensification of urban

<sup>5</sup> Urban satellite

بسیار دور، تبدیل به اوربانیتهای<sup>۱</sup> تمام‌عیار شوند. با این حال در همان زمان، در مقابل استعمار و آواره‌شدن از زمین‌هایی که تا حدی به آنها امنیت می‌دهد مقاومت می‌کنند.

در این حین، و باوجود مقاومت محلی، میدان نیروی اوربان سیتی<sup>۲</sup> دامنه‌ی دسترس‌پذیر را هرچه بیشتر درون شهروستا، به‌ویژه در طول راه‌های دسترسی اصلی می‌گستراند. سیتی نیازمند تضمین منبع آبش، زمین برای تخلیه‌ی زباله‌های جامدش، زمین‌های بیشتر برای بندر، فرودگاه، و انبارداری است، همه‌ی این‌ها مستلزم گسترش فضایی<sup>۳</sup> هستند. اوربانیتهای طبقه متوسط متجاوز در رویای نواحی تفریحی در تپه‌ها و جنگل‌های دست‌نخورده‌ی باقیمانده‌ی حاشیه‌ی سیتی هستند. مناطق اقتصادی ویژه<sup>۴</sup> برای تولیدات صادراتی که به مناطق شهروستایی کشیده شده‌اند همراه با معاملات مستغلاتی ریسکی طبقه‌ی متوسط و اقامتگاه‌های لوکس، همگی مستلزم قطعه‌های وسیع زمین هستند. بعضی سیتی‌ها، همانند مانیل و پکن<sup>۵</sup>، استقرار صنایع مضر را در مرکزشان ممنوع کرده‌اند، و این صنایع حالا هیچ انتخاب دیگری غیر از یافتن مکانی جدید در شهروستا ندارند. و به خصوص، بسیاری از کارگران مهاجر که گویی به واسطه‌ی یک آهن‌ربا به سیتی کشیده می‌شوند در قلمروهای مبهمی<sup>۶</sup> که ادعاهای مالکیت مختلفی حول‌شان مطرح است سکونت می‌یابند، هرچا بتوانند مسکن‌های خودساخته‌ای سرهم می‌کنند، زیرا هیچ مکان دیگری برای آنها نیست.

در نتیجه، نواحی شهروستایی یک لوح سفید یا زمین هیچ‌کس<sup>۷</sup> نیستند. در آسیا، این نواحی هم‌اکنون فضاهای مسکون به‌شدت متراکم هستند، زمین‌های زیر کشت و مولد، حافظ معیشت جمعیتی بزرگ: هیچ‌گونه قطعات گسترده‌ی بی‌صاحب در فضای باز بی‌صاحب در شهروستا وجود ندارد تا سیتی بتواند وارد آنها شود و وجودش را تثبیت کند. هر ادعای جدیدی بر زمین اوربان در تقابل با ادعاهای پیشین زمین توسط متصرفان غیرقانونی<sup>۸</sup>، مزرعه‌داران دهقان، آلونک‌نشینان<sup>۹</sup>، اهالی سیتی که معیشتشان اکنون در خطر است، و تجمع‌ها کوچک از پیش موجود اوربان قرار می‌گیرد. ادعای مالکیت آنها بر زمین معمولاً مبهم<sup>۱۰</sup> است، اما هیچ پرسشی درباره‌ی ادعاهای بالفعل آنها درباره‌ی استفاده از زمین و ارزش‌های سودگرایانه‌ای که این ادعاها برای آنها به‌سان فضاهای تولید و بازتولید اجتماعی در نظر دارند وجود ندارد. پس پرسش این است: بر اساس چه معیاری تعارض منتج از این مواجهه حل خواهد شد؟ و آیا شکل‌های اوربان‌شدن آلترناتیوی در مقابل آن شکلی که من طرح کردم وجود دارد؟ دیدگاه چه‌کسی درباره‌ی سیتی آینده غالب خواهد شد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، بیاید رویدادهایی را بررسی کنیم، اولی در استانبول، دومی که داستان پیچیده‌تر راجستان در هند است. هر دو رویداد با سلب مالکیت مواجهند.

<sup>۱</sup> (urbanites): اشاره دارد به ساکنانی که حالا هویت‌شان با اوربان تعریف می‌شود. مثلاً اگر تا پیش از این از شهروند/سیتی‌زن حرف می‌زدیم حالا از اوربانیتهای م

<sup>۲</sup> Urban force field of the city

<sup>۳</sup> Space-extensive

<sup>۴</sup> Special Economic Zone

<sup>۵</sup> Beijing

<sup>۶</sup> terrains vagues

<sup>۷</sup> terra nullius

<sup>۸</sup> squatter

<sup>۹</sup> Shanty dwellers

<sup>۱۰</sup> murky

## تصور چه کسی از سیتی آینده؟

مقاله‌ی اخیر از آسو آکسوی<sup>۱</sup> توضیح می‌دهد که چگونه این سیتی ۱۵ میلیونی [استانبول] در انطباق با تصور اوربانی که جهان را فراگرفته در یک تلاش قاطع برای جذب سرمایه‌گذاری، ارتقاء توسعه‌ی اقتصادی جهانی شده، و در نتیجه «مدرن شدن» [۸] به کلی تغییر کرده است. با حمایت شهرداری‌های پی‌درپی و اکنون حکومت مرکزی، هدف این تصور، زدودن شکل قدیمی و جایگزینی آن با ظاهر شکل خاصی از مدرنیته‌ی غربی پُرزرق‌وبرق است که طبقه‌ی متوسط و نخبگان حاکم آن در واقع برای یک قرن سودای آن را در سر داشته‌اند. او می‌نویسد: «همه‌ی بخش‌های سیتی در معرض تغییر بنیادی قرار داشته‌اند»، «درحالی که سرزمین‌های بیشتر و بیشتری به درون سپهر بازار کشیده می‌شوند، و کل استانبول را به درون فرایند برگشت‌ناپذیر توسعه‌ی اوربان بزرگ‌مقیاس فرومی‌کشند.» او ادامه می‌دهد:

در محفل‌های هژمونیک، اکنون اشتیاق و دیدگاه مشترکی درباره‌ی استانبول به‌سان یک سیتی جهانی شده و اعیانی شده، همراه با فضاهای عمومی و زون‌های مسکونی نظارت‌شده و منظم، با یک تصویر عمومی جذاب، خدماتی در سطح استاندارد جهانی و با یک میراث پاک‌سازی شده، وجود دارد. سیاست فضایی سیتی توسط نیاز به اقتصاد جدید مصرف، توریسم، تفریح، و خدمات سطح بالا ... کنترل می‌شود. از آنجایی که استانبول در حال تفکیک به مجمع‌الجزایر کامیونیتی‌های دروازه‌دار، مجتمع‌های مسکونی، زون‌های تفریحی و مناطق توریستی است، دیگر یک سیتی واقعی نیست بلکه صرفاً تبدیل به انباشتگی عظیمی از زون‌ها و سازه‌های ناهمگون می‌شود. [۹]

البته، هنگامی که محلات قدیمی تخریب می‌شوند و با مجتمع‌های آپارتمانی<sup>۲</sup>، مال‌ها و برج‌های اداری مجلل که بیشتر آن‌ها توسط معماران خارجی طراحی شده‌اند جایگزین می‌شوند، مقاومت وجود دارد. اما، آکسوی در ادامه می‌گوید:

شاید از همه چالش برانگیزتر ... پیچیدگی و تنوع آرایش‌ها بین کنشگران اجتماعی و شهروندان استانبول است. این شاید پاشنه‌ی آشیل خوبی برای جنبش مدنی-دموکراتیک باشد. به‌زیان ساده، پارادایم رشد که نویدبخش رانت اوربان افزایش‌یافته است ائتلاف مؤثر را تحلیل می‌برد ... رتوریک<sup>۳</sup> رشد به بخشی از (الزام) سیاسی برای تبدیل استانبول به کانون قدرت جهانی شده است. [۱۰]

این داستان، عبارت مشهور شومپیتر را به‌خاطر می‌آورد مبنی بر این که به‌طور اجتناب‌ناپذیری، سرمایه‌داری ذاتاً با امواج پی در پی «تخریب خلاق»<sup>۴</sup> پیش می‌رود. نوآوری، رقابت، و انرژی کاسب‌کاری بی‌وقفه، بنیادی هستند برای این مشغولیت با شکلی از رشد اقتصادی که هر چیز جدیدی را جشن می‌گیرد، مهم نیست هزینه‌های انسانی و طبیعی آن چقدر است، هزینه‌های که هم‌چون «خسارات جنبی» دیده می‌شوند، که اگر چه تأسف آورند اما اجتناب‌ناپذیرند. هنری فورد یک قرن قبل اعلام کرده: تاریخ دروغ است. تاریخ ذوب و به سکه‌ی سود تبدیل شده است.

در این دیدگاه جدید، سرمایه‌داری به دنبال آن است تا از همه‌ی ارزش‌ها به غیر از یکی – فضیلت انباشت مداوم – عبور کند. از این رو طبقه‌ی سرمایه‌دار جهانی فوق‌ثروتمند چنان تا ارتفاعات سرگیجه‌آوری بالا رفته که ما انتظار داریم سقوط کند. سرمایه‌داران جهانی تقاضا می‌کنند که زمین را به آن‌ها بدهیم، و زمین همراه با مردمی که بر روی آن زندگی و کار می‌کنند به

<sup>۱</sup> Asu Aksoy

<sup>۲</sup> condominium

<sup>۳</sup> rethoric

<sup>۴</sup> Creative destruction

آن‌ها داده می‌شود. برای تحقق فوری این خواسته، دولت نیز با سرمایه‌ی جهانی هم‌کاری می‌کند، به دلایل مختلف، برای مثال، به منظور کسب سود متقابل. [۱۱]

روایت بعدی در راجستان هندوستان اتفاق افتاده است. هند هنوز غالباً کشور مزرعه‌داران کوچک است. دو سوم مردم از راه زمین امرار معاش می‌کنند، درآمد ناچیزشان را به وسیله‌ی کار اغلب غیرتخصصی غیرکشاورزی تأمین می‌کنند، و – همان‌گونه که مایکل لوین<sup>۱</sup> می‌گوید – «بخش‌های مهمی از این طبقه‌ی دهقان، به دلایل مختلف، علاقه‌ای به فروش زمین ندارند». لوین در پیروی از تاریخ‌دان اقتصادی کارل پولانی<sup>۲</sup>، استدلال می‌کند که:

زمین یک کالای «موهومی» است، نه فقط به این دلیل که یک دارایی غیرقابل‌تولید با کیفیت‌های مکان‌محور است بلکه همچنین چون از جهات مختلفی ارزشمند است (برای مثال، هم‌چون مسکن و منبع امنیت بلندمدت) که به‌سادگی تقلیل‌پذیر به ارزش مبادله‌ای نیستند. حتی هنگامی که مزرعه‌داران، به‌طور کلی، علاقه به خارج‌شدن از کشاورزی دارند در جایی که امکان‌های خارج از مزرعه ناامیدکننده به نظر می‌رسند از دست‌کشیدن از زمین اکراه دارند ... [۱۲]

برای تسهیل این فرایند سلب مالکیت، حکومت وارد می‌شود تا با اتکال به آنچه «قصدی عمومی» می‌نامد زمین را تصرف کند و سپس آن را به بسازبفروش‌های خصوصی در «مناطق اقتصادی ویژه (SEZ)»<sup>۳</sup> واگذار کند تا، برای نمونه، مسکن‌های لوکس، زمین‌های گل‌ف، هتل‌ها و مال‌های خرید ساخته شوند. همان‌گونه که لوین<sup>۴</sup> گفته، «از این رو مناطق اقتصادی ویژه گذار به یک دولت دلال زمین را کامل می‌کنند که در آن کارکرد اقتصادی اصلی دولت [در هند] تأمین زمین برای انباشت سرمایه‌ی خصوصی نامحدود است». [۱۳]

پژوهش موردی لوین بر اساس کار میدانی‌ای است در شهری که بر سیتی جهانی ماهیندار<sup>۵</sup> مبتنی است، یک «سیتی صنعتی یکپارچه»<sup>۶</sup> چندمنظوره در منطقه‌ی شهروستایی جی‌پور، پایتخت راجستان، که برای تبدیل‌شدن به بزرگترین منطقه‌ی اقتصادی مخصوص IT در کشور در نظر گرفته شده بود. در ابتدای هزاره، مرجع رسمی توسعه‌ی جی‌پور<sup>۷</sup> هم‌چون کارگزار دولت عمل کرده، ۹ روستا و ۳۰۰۰ جریب زمین به چنگ آورده، که ۲۰۰۰ جریب آن زمین مزرعه‌هایی با مالکیت شخصی بوده و ۱۰۰۰ جریب نیز زمین مرتع عمومی که ظاهراً در مالکیت حکومت قرار دارد. [۱۴] میزان گرامتی را که برای املاک خصوصی پرداخت شد مرجع رسمی تعیین کرده بود، اما هیچ گرامتی برای مراتع، که تا آن موقع اقتصاد دامی در روستاهای اطراف را تداوم بخشیده بود، پرداخت نشد. در نتیجه گله‌ی گاوها باید با هر قیمتی که می‌شد به فروش برسند.

در روستاهای که لوین بررسی کرده بود، مالکان زمین از کاست‌های مختلفی بودند، که به چهار دسته‌ی گسترده‌تر تقسیم می‌شوند: کاست‌های عام (اغلب برهمن)، جات (یک کاست کشاورز زمین‌دار<sup>۸</sup> سنتی)، دیگر کاست‌های عقب افتاده<sup>۹</sup> (OBC)، و

<sup>۱</sup> Michael Levin

<sup>۲</sup> Karl Polanyi

<sup>۳</sup> Special economic zones

<sup>۴</sup> Levien

<sup>۵</sup> Mahindra World City

<sup>۶</sup> Jaipur Development Authority

<sup>۷</sup> Land-cultivating

<sup>۸</sup> Otherwise Backward Castes

کاست‌ها/قبایل پست<sup>۱</sup> (SC/ST) در پایین‌ترین سطح. نقطه‌ی شروع متوسط اندازه‌ی زمین‌های تحت تملک هر خانواده به صورت زیر است (همه‌ی ارقام بر حسب هکتار است): ۴,۶ (عام)، ۷,۳ (جات)، ۳,۰ (OBC)، و ۲,۲ (SC/ST). در حالی که کاست‌ها و قبایل پست ۳۵ درصد جمعیت نمونه را تشکیل می‌دهند، اما فقط مالک ۱۵ درصد کل زمین‌ها هستند. آن‌ها هم‌چنین کم‌تحصیل‌ترین و از نظر اقتصادی آسیب‌پذیرترین بخش جمعیت هستند: ۱۵ درصد آن‌ها بی‌زمین هستند. در مقابل، خانواده‌های کاست جات، ۱۷ درصد کل خانوارها را تشکیل می‌دهند، و مالک حدود یک سوم زمین‌های روستا هستند.

گرامت رسمی نیز این وضعیت اولیه‌ی نابرابری اقتصادی را تداوم بخشیده است. خانوارهای صاحب زمین، طبق میزان زمینی که در مالکیت داشتند، گرامت پایه دریافت کرده‌اند. با این حال، به علاوه، یک چهارم زمینی را که واگذار کرده‌اند دریافت کرده‌اند (از نظر مقدار، نه لزوماً همان زمین که کشت می‌کرده‌اند) تا هر کاری به‌نظرشان مناسب است با آن انجام بدهند. در نتیجه‌ی وقوع هجوم به زمین، خریداران بورس‌باز از نقاط دور حول ۹ روستا گرد آمدند تا این پارسل‌های زمین را که به طور مناسبی در لبه‌ی مناطق اقتصادی ویژه قرار داشتند بخرند. خانوارهای که بیشترین نیاز را به پول نقد داشتند – کاست‌ها و قبایله‌های پست – اولین خانوارهای بودند که زمین‌شان را به پایین‌ترین قیمتی که پیشنهاد می‌شد می‌فروختند، درحالی که آن‌های که قادر به دست‌نگه داشتن تا زمان ساخته شدن منطقه‌ی اقتصادی ویژه بودند، توانستند از افزایش قیمت‌های چشمگیر، که در بعضی مناطق از ۱۶۰۰۰ دلار در هر هکتار در ۲۰۰۳ به ۲۸۰۰۰۰ دلار در ۲۰۰۸ جهش کرد، منتفع بشوند.

بنابراین نابرابری‌های اقتصادی موجود نه تنها بازتولید می‌شوند، بلکه در واقع هنگامی که افرادی با روابط بهتر و تحصیلات بالاتر (کاست‌های بالاتر) پول‌هایشان را در فعالیت‌های مختلف از جمله پرداخت وام، ساختن مسکن، کندن چاه‌ها، خریدن املاک در جاهای دورتر، یا به‌راه‌انداختن کسب‌وکارهای تجاری کوچک (شکلی از درون‌تابی<sup>۲</sup> کشاورزی، طبق نظر لوین) وارد می‌کنند، افزایش نیز می‌یابند. به علاوه تعداد خانوارهایی که اکنون غذایی کمتری دارند چشمگیر است. هفتادوپنج درصد پایین‌ترین و بزرگ‌ترین کاست، که اکثریت غالب آن‌ها هنگامی که لوین مطالعه‌اش را انجام داده زمین‌هایی را که در ازای گرامت دریافت کرده بودند فروخته بودند، مدعی شده‌اند که «غذای کمتری» برای خوردن دارند. خلاصه، آن‌ها به وضعیت تهی‌دستی تنزل یافته و اکنون گرسنه هستند. در مقابل، در کاست جات که در زمان تحقیق هنوز ۷۵ درصد زمین‌های دریافتی به عنوان گرامت را حفظ کرده بودند، فقط ۲۵ درصد داشتن غذای کمتر را گزارش کرده بودند. [۱۵] هنوز، گرسنگی گرسنگی است. و نصف دهقانان سلب‌مالکیت شده اظهار کرده‌اند اکنون که دیگر نمی‌توانند روی زمین‌هایشان کشت کنند یا گله‌ای برای بردن به چرا ندارند، غذای کمتری برای خوردن دارند.

این روایت را طرح کردم تا نشان دهم «تخریب خلاق» هنگامی که جوامع زراعی را در مناطق شهروستایی هند تحت تأثیر قرار می‌دهد چگونه به‌نظر می‌رسد. این داستان با تغییرات مقتضی، می‌تواند در طول و عرض فدارسیون هند با جمعیت ۱,۲ میلیارد نفری که تقریباً دو سوم آن هنوز به زمین وابسته هستند تکثیر شود. تخریب زندگی‌های انسانی واضح است. هم‌چنین تأثیرش بر محیط‌زیست ویران‌گر است. با این وجود، هر دو این‌ها معمولاً به‌عنوان «خسارت فرعی» انباشت جهانی در مسابقه برای «جهانی‌شدن» سیتی‌های آسیای» تلقی شده‌اند. [۱۶] منظور من این نیست که همه‌ی کشاورزان روستایی<sup>۳</sup> «قربانی» هستند، و آن‌ها هیچ راهی برای عکس‌العمل خلاقانه به شرایطی که با آن مواجه شدند ندارند. اما شیوه‌های قدیمی زندگی و معیشت به پای وعده‌های پر زرق‌وبرق امر جدید قربانی می‌شوند.

خوب اگر کاری می‌خواهیم انجام بدهیم، آن کار چیست؟ انتقال آن‌چه اکنون تأثیر جانبی تأسف‌آور اما اجتناب‌ناپذیر رشد اقتصادی دانسته می‌شود به مرکز توجه به‌طرز چشمگیری دیدگاه را عوض می‌کند. ما آن‌گاه دیگر خودبه‌خود اتوپیای

<sup>۱</sup> Scheduled Castes/Tribes

<sup>۲</sup> involution

<sup>۳</sup> Peasant farmers



سرمایه‌دارانه‌ی رشد فزاینده برای همیشه را نخواهیم پذیرفت، دیگر امحای تاریخ و مکان را قبول نخواهیم کرد، دیگر رقابت را نمی‌پذیریم چنان‌که گویی همکاری برای عمل انسانی<sup>۱</sup> ضروری و شاید مهمترین بخش نیست، و نهایتاً از دست این مفهوم عجیب و غریب خلاص می‌شویم که در پایان روز تنها ارزش‌های مهمی که باقی می‌مانند آن‌هایی هستند که بتوان یک علامت دلار به آن‌ها وصل کرد.

گفتن همه‌ی این‌ها ساده است، اما چه تأثیر عملی دارند؟ ما محققان غربی – اگرچه می‌توانیم خودمان را «شهروندان جهانی» تصور کنیم – اما تأثیری بر حکومت هند، یا چین، یا ترکیه نداریم. هم‌چنین می‌دانیم ایدئولوژی و رتوریک سرمایه‌داری در افراطی‌ترین نسخه‌ی نئولیبرال‌ش ذاتاً یک ابداع آنگلو-آمریکن است که همین نواحی خودمان را نیز مبتلا کرده است. ما – کانادایی‌ها، آمریکایی‌ها، و اروپایی‌ها – هم قربانیانش بوده‌ایم به‌همان اندازه‌ای دهقانی در حاشیه‌ی سیتی جهانی ماهندریا، یا کارگران مهاجر و فقیرترین شهروندان استانبول جهانی‌شونده، که برای‌شان هیچ جایی در تصورات رسمی از شهر وجود ندارد. [۱۷] از این‌رو استدلال من این است که مبارزه برای یک سیتی دیگر، سیتی‌ای که فراگیر و به لحاظ اکولوژیک پایدار باشد باید، در وهله‌ی اول، به مبارزه‌ی خاص ما تبدیل شود که مقدماً در خانه پیگیری می‌شود.

و اگر تصور اوربان<sup>۲</sup> امروزه در بیشتر بخش‌های آسیا از غرب اقتباس شده است، اگرچه این تصور زندگی انسانی و تاریخ و مکان را نابود کرده است اما تغییر این تصور در غرب شدیداً اوربان‌شده<sup>۳</sup> – جایی که همه‌ی این‌ها از آن‌جا آغاز شده – به امکان شیوه‌های دیگر اوربان‌شدن<sup>۴</sup> اشاره می‌کند که می‌تواند الهام‌بخش جنبش‌های مدنی در آسیا باشد، جنبش‌هایی که بر ارزش‌های درونی درباره‌ی اینکه معنای اوربان‌بودن<sup>۵</sup> و مدرن‌بودن در این قرن چه می‌تواند باشد تأکید دارند. علائمی وجود دارد که این اتفاق هم‌اکنون در حال رخ دادن است. پانکاج میشر<sup>۶</sup> کتابش، *از خرابه‌های امپراتوری*<sup>۷</sup>، را اینگونه خاتمه می‌دهد:

امیدی که پی‌گیری رشد بی‌پایان را تغذیه می‌کند – این امید که روزی آن میلیاردها مصرف‌کننده در هند و چین از سبک‌های زندگی اروپایی و آمریکایی لذت خواهند برد – به‌همان اندازه‌ی فانتزی‌ای که القاعده ترسیم می‌کند احمقانه و خطرناک است. این امید، محیط‌زیست جهانی را به تخریب زود هنگام محکوم می‌کند و به‌نظر می‌رسد منبعی از خشم و ناامیدی نهیلیستی بین صدها میلیون از نادارها ایجاد کرده است – برون‌داد تلخ مدرنیته‌ی غربی، که انتقام شرق را به چیزی به‌طور مرموز مبهم معطوف کرده و همه‌ی پیروزی‌هایش حقیقتاً بدتر از شکست است. [۱۸]

گمان می‌کنم این گفته‌ها مستقیماً ما را نشانه می‌رود.

برای نتیجه‌گیری، می‌خواهم بعضی از تاملات را درباره‌ی این داستان‌ها و آن‌چه را فکر می‌کنم تلویحاً برای تحقیقات ما به‌عنوان محققان غربی به دنبال دارند به اشتراک بگذارم. شاید بعضی نتیجه‌گیری‌ام را شیوه‌ای نهیلیستی بدانند، که بیانگر نوعی شک‌گرایی درباره‌ی توانایی ما به‌عنوان بیگانه‌گان سیاسی است که شیوه‌هایی را برای چگونگی مواجهه با «اوربان‌شدن» در کشورهای آسیایی یعنی جایی که این فرایندها در حال حاضر فراگیر هستند عرضه می‌کنیم. بگذارید اندیشه‌هایم را خلاصه کنم.

<sup>1</sup> Human enterprise

<sup>2</sup> The urban

<sup>3</sup> urbanized

<sup>4</sup> Becoming urban

<sup>5</sup> urban

<sup>6</sup> Pankaj Mishra

<sup>7</sup> From the Ruins of Empire

یک، اگرچه استدلال کرده‌ام که ما متخصصان غربی قادر به تغییر آن چیزی نیستیم که در نواحی مختلفی از جهان که تحقیقاتمان را در آن‌ها انجام می‌دهیم رخ می‌دهند، معتقدم به هر حال کاری که انجام می‌دهیم مهم است، از آن رو که ما به‌عنوان شاهدان عمومی فرایندهایی که اگر کنترل نشوند به ایجاد درد و رنج انسانی ادامه خواهند داد عمل می‌کنیم. اگرچه غریبه هستیم اما صدایمان اهمیت دارد. این‌ها صداهایی اثرگذار هستند. از طرف دیگر، محققان بومی در کشورهای آسیایی، در خارج تحصیل کرده باشند یا نه، خودی‌های ناگزیری هستند مدعی یک حق قانونی به‌عنوان شهروند، و در حقیقت متعهد به مشارکت در مباحث محلی درباره‌ی سیاست در کشورهای زادگاه‌شان هستند.

دوم، خود نویسنده و چگونگی قرارداد خودمان در مقابل پدیده‌های مشاهده‌شده مهم است. اعتقاد قدیمی به امکان یک علوم اجتماعی فارغ از ارزش و عینی به‌روشنی اشتباه بود. هنگام ارائه‌ی واقعیت بی‌پرده‌ی چیزها: ما یا با آن اندکی هستیم که قدرت را در دست دارند یا با آن بسیاری که ناتوان هستند و حق‌شان به‌عنوان انسان توسط نیروهای ویرانگر سیتی سرمایه‌دارانه نقض شده‌است. با افشای خطاهای اجتماعی، خودمان را در همبستگی با آن‌هایی نشان می‌دهیم که تحت ستم قرار گرفته‌اند. با نمایش علنی همبستگی آن‌هایی را که مقاومت می‌کنند تقویت می‌کنیم.

سوم، به‌عنوان شاهدان عمومی، تفاوت‌های زمانی و مکانی مشاهده‌شده مهم است. اوربان‌شدن شاید یک عبارت توصیفی عام باشد، اما آنچه نهایتاً در این روایت‌های مفصل مهم است این است که کنشگران و مقامات نهادی خاص درگیر و چگونگی و چرایی فرایندهای همگرایی و واگرایی این پدیده‌ها بررسی می‌شوند. همه‌ی این‌ها به برانگیختن و توضیح واقعیت کمک می‌کنند. برای جلوگیری از کلیشه‌شدن این عبارت، این خاص‌بودگی‌های آن‌هاست که پدیده‌های تاریخی را زنده می‌کند.

چهارم، تحقیق تطبیقی مهم است زیرا در بافتار تطبیق‌های چندگانه‌ای است که تفاوت‌های خاص فرایندهای مشابه در آن تشخیص‌پذیر و تفسیرهای قابل اطمینان ارائه‌شدنی هستند. نتایج مشابه می‌توانند علل متفاوتی داشته باشند، درحالی که علل مشابه می‌توانند نتایج واگرا داشته باشند. تا هنگامی که ما بر موردپژوهی‌های منفرد تمرکز کنیم و از مقایسه‌کردن چشم‌پوشی کنیم هیچ کدام از این‌ها آشکار نخواهد شد.

پنجم و آخری، به‌عنوان پژوهشگران اوربان، ما به فهم روشنی از اوربان در معناهای چندگانه‌اش، پیکربندی‌های فضا، و شکل‌های حکمرانی نیاز داریم. اوربان دیگر صرفاً یک مکان خاص نیست – اگرچه آن هم هست – اما یک ابر-فرایند<sup>۱</sup> جهانی تغییر مداوم است. این ابر-فرایند به‌عنوان کانتکست روایت‌های خاص «اوربان‌شدن»، خود یک سازه‌ی تئوریک درباره‌ی نیروهای جاری بزرگ‌تری است که پدیده‌ی مورد پژوهش ما را قالب‌بندی می‌کند.

### یادداشت‌ها

۱. فصل ۲۱ کتاب «عصر اوربان؛ محل تردید» نیل برنر و کرسستین اشمید، و هم‌چنین نگاه‌کنید به

Shlomo Angel, *planet of Cities* (Cambridge: Lincoln Institute of Land Policy, 2012).

و برای یک دیدگاه نئومارکسیست نگاه کنید به فصل ۱۲ کتاب «مسأله‌ی اوربان در چارچوب اوربانیزاسیون سیاره‌ای» از اندی مریفیلد.

۲. از سوی دیگر، دوره‌ی زمانی انتخاب‌شده برای این تمرین مهم است. آنچه در گذشته «اساساً اوربان» بود، از بابل تا زمان ما، به صورت چشمگیری تغییر کرده است. نگاه کنید به

Joyce Marcus and Jeremy Sabloff, eds., *The Ancient City: Ken' Perspectives on Urbanism in the Old and New World* (Santa Fe: School for Advanced Research Press, 2008).

<sup>۱</sup> Meta-process

3. Ignacio Farias, "The Politics of Urban Assemblages" *City* 15, 3-4 (2011) 365-74 and the literature cited therein.
4. Edward Soja, "Regional Urbanization and the End of the Metropolis Rra," this book, Ch. 19.
5. Neil Brenner, email correspondence with author, April 2013.

۶. نگاه کنید به

Alan Berger, *Drosscape: Wasting Land in Urban America* (New York: Princeton Architectural Press, 2006).

۷. شهروستا در شمال آمریکا بسیار متفاوت است، چون در بیشتر بخش‌های کشور، فضاهای باز زیادی وجود دارد که اوربان می‌تواند در آن‌ها گسترش بیابد تا جایی که به میدان نیروی سیتی گسترش‌یابنده‌ی دیگری برخورد کند. باید تراکم اوربان نواحی حومه‌ی لوس‌آنجلس پراکنده‌رو را که تراکم متوسط ۷۰۰۰ نفر بر مایل مربع است در نظر گرفت. این قضیه و بیشتر به طور درخشانی در ارجاع ۶ نشان داده شده است.

8. Asu Aksoy, "Riding the Storm: 'New Istanbul,'" *City*, 16, 1-2 (2012) 93-111

۹. همان ۹۹ و ۱۰۸

۱۰. همان ۱۰۹

۱۱. برای ایالات متحده نگاه کنید به

[www.nytimes.com/interactive/2012/12/01/us/government-incentives.html](http://www.nytimes.com/interactive/2012/12/01/us/government-incentives.html)

حکومت محلی ۸۰,۳ میلیارد دلار را سالانه واگذار می‌کند.

12. Michael Levien, "The Land Question: Special Economic Zones and the Political Economy of Dispossession in India," *Journal of Peasant Studies* 39, 3-4 (2012) 933-69.

۱۳. همان ۹۴۵

۱۴. همان ۹۴۶

۱۵. همان ۹۵۸ جدول ۳

۱۶. برای چین نگاه کنید به

Elizabeth C. Economy, *The Hirer Runs Black: The environmental Challenge to China's Future* (Ithaca, Cornell University Press, 2004). On "worlding," see Ananya Roy and Aiwah Oi, *Worlding Cities: Asian Experiments and the Art of Being Global* (Maiden: Wiley-Blackwell, 2011).

۱۷. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به

Fledrick Smith, *Who Stole the American Dream?* (New York: Random House, 2012).

18. Pankaj Mishra, *From the Ruins of Empire* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 2012) 309-310.